**فقه: زکات، جلسه 25: شنبه 22/08/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

۲، ۳ نکته در تکمیل عرائض سابقم عرض کنم و تصحیح عرض سابق.

یکی این‌که ما عرض کردیم یکی از نکاتی که بعضی از روایاتی که به عنوان منع از حق المارّة ذکر شده می‌تواند ناظر به آن باشد آن این هست که گاهی اوقات کم بودن آن شیء مأخوذ خودش مجوز می‌شود برای این‌که اشخاص بگویند که این مانعی ندارد و ممکن است، خب ما گفتیم آن روایتی که در مورد سنبل هست ناظر به این جهت هست که می‌خواهد بگوید مجرد کم بودن باعث نمی‌شود که شما بتوانید تصرف کنید و اینها.

شبیه این مضمون در بعضی از نقل‌های عامه وجود دارد که آن ذهنیتی که عرض کردم را تأکید می‌کند. حلیة الاولیاء، جلد ۳، صفحۀ ۸۷ یک خبری هست که

«عَنْ صَالِحٍ الدَّهَّانِ، أَنَّ جَابِرَ بْنَ زَيْدٍ، " كَانَ يَتَحَدَّثُ مَعَ بَعْضِ أَهْلِهِ فَمَرَّ بِحَائِطِ قَوْمٍ فَانْتَزَعَ مِنْهُ قَصَبَةً فَجَعَلَ يَطْرُدُ بِهَا الْكِلَابَ، عَنْ نَفْسِهِ، فَلَمَّا أَتَى الْبَيْتَ وَضَعَهَا فِي الْمَسْجِدِ»

خب، خب یک نی برداشته بود،‌ با آن نی سگ‌ها را از خودش دور می‌کرده. خانه که رسید می‌خواست برود وضعها فی المسجد در نمازخانۀ خانه آن را گذاشت.

«فَقَالَ لِأَهْلِهِ: احْتَفِظُوا بِهَذِهِ الْقَصَبَةِ، فَإِنِّي مَرَرْتُ بِحَائِطِ قَوْمٍ فَانْتَزَعْتُهَا مِنْهُ»

من از یک باغی این را برداشتم.

«قَالُوا: سُبْحَانَ اللهِ يَا أَبَا الشَّعْثَاءِ مَا بَلَغَ بِقَصَبَةٍ»

این قصبه چقدر ارزش دارد؟ یعنی به چه مقامی رسیده که شما اینقدر برایش اهمیت قائل هستید؟

«فَقَالَ: لَوْ كَانَ كُلُّ مَنْ مَرَّ بِهَذَا الْحَائِطِ أَخَذَ مِنْهُ قَصَبَةً لَمْ يَبْقَ مِنْهُ شَيْءٌ»

هر کی می‌رسد یک نی بخواهد بکند که خلاصه چیزی باقی نمی‌ماند. کأنّ من آنجا یک ضرورتی پیش آمد سگ‌هایی را برای این‌که بتوانم سگ‌ها را منع بکنم این را برداشتم، حالا یا به حسب ضرورت جایز هست، که خب عرض کردم در بحث ضرورت در خیلی از این چیزها جائز شد. ولی حالا ضرورت اقتضاء نمی‌کند که این را، نی را بردارم ببرم برای خودم که، این ضرورت را خیال می‌کند که الآن تا خانه لازم بوده بیاورمش، حالا برای فردایش باید برش گردانمش دیگر.

«فَلَمَّا أَصْبَحَ رَدَّهَا»

این یک ذهنیتی هست گاهی اوقات چیزهایی که یسیر هست، افراد می‌گویند خب حالا این چیزی نیست که، حالا بر می‌داریم دیگر. آن روایت سنبله از این روایات بود که می‌خواهد بگوید مجرد یسیر بودن یک مال باعث تجویز استفاده کردن نمی‌شود. اصلاً ربطی ندارد. این چون در ؟؟؟ ۳:۵۷ بحث حق المارّه در مورد ثمره و اینجور چیزهاست. ولی در مورد نی که می‌خواهد برای استفادۀ این‌که سگش دور کند، چوب مثلاً از یک مزرعه انسان بخواهد بردارد برای آنها هم. حالا در صورت ضرورت و اینها هم خب یک بحث دیگر است که جائز هست ولی بالأخره برگرداند ولی مواردی که آدم مطمئن هست که آن طرف راضی است، آن یک حرف دیگر است، خودش هم.

شاگرد: ببخشید این روایت از پیامبر که نقل نشده، عمل شخص بوده دیگر.

استاد: دقت نکردید چی می‌گویم. بحث می‌گویم ذهنیتی وجود دارد، می‌خواهم بگویم یک ذهنیتی وجود دارد، افراد تصور می‌کنند، توهم می‌کنند به مجرد این‌که یک چیزی یسیر شد می‌توانیم تصرف کنیم. این ذهنیت، این دلیل بر این است که ذهنیت وجود دارد.

شاگرد: ذهنیت همین الآن هم هست ولی خب

استاد: بله، همین الآن هم وجود دارد، من هم نخواستم بگویم الآن وجود دارد.

شاگرد: این ذهنیت را می‌خواهید با روایت نفی کنید، از کجا به چه دلیل؟

استاد: خب می‌خواهم بگویم روایت می‌تواند یک چیزی که طبیعی است نافی آن باشد دیگر. یک چیزی که هم، شما می‌گویید همین الآن هم هست، همان موقع هم هست، یک چیز طبیعی است. شاهد یک جورهایی برای آنها هم بوده این ذهنیت، طبیعی است دیگر.

شاگرد: می‌گویم دیگر آن روایت

استاد: اجازه بدهید، دیگر بیشتر از این.

این یک نکته. نکتۀ دیگر من در نقل اقوال اهل تسنن که داشتم نقل می‌کردم، بعد یک مراجعه کردم، یک چیزش را من انگار درست نقل نکرده بودم و یکی از کسانی را که ما با عنوان مثبت حق المارّه ذکر کرده بودیم، حمّاد شیخ شعبه است. عبارتش را من الآن بعد نگاه کردم، دیدم ظاهراً برعکس است. من عبارتش را درست معنا نکرده بودم. اوّل یک نکته‌ای بگویم حماد که شیخ شعبه است حماد بن ابی سلیمان است که در شرح حال شعبه و اینها هست. عبارتش این هست.

«حدثنا قندر ۶:۱۵ عَنْ شُعْبَةَ، قَالَ: سَأَلْتُ حَمَّادًا عَنِ الْمُسَافِرِ يَأْكُلُ مِنَ الثَّمَرَةِ، فَقَالَ»

عبارت را من یک جور دیگر خوانده بودم، حالا من فکر می‌کنم عبارت صحیح اینجوری است که می‌خوانم.

«إِذَا ظَلَمُوهُمُ الْأُمَرَاءُ فَأَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ يَأْكُلَ»

این‌که امرا ظلم کنند به افراد، برای من از این بهتر است از این‌که بخواهم یک مسافر بخواهد اکل بکند. یعنی این چیز خیلی بدی است، یعنی حتی از ظلم امرا هم این‌که شخصی بخواهد از این بخورد بالاتر هست. این را من یک جور دیگر عبارت را خوانده بودم، ولی ظاهراً اینجوری هست که من دارم می‌خوانم. و این خیلی در تشدید در منع هست. بعد می‌گوید: «وَسَأَلْتُ الْحَكَمَ» این حَکَم، حکم بن عتیبه است. «فَقَالَ: «كُلْ»» حکم بن عتیبه که حالا ما حکم را هم ذکر کرده بودیم آن حکم درست است. ولی حماد بن ابی سلیمان را جزء منکرین حق المارّة ذکر می‌کردیم و این هم این مطلب.

نکتۀ دیگری که اینجا در تکمیل عرائض سابق عرض بکنم این بحث این بود که روایت سکونی که آیا مرتین هست و اینها، من نگاه کردم در منابع عامه آن روایت، روایت عمرو بن شعیب عن ابیه عن جدّه که ما از سنن کبرای بیهقی نقل کرده بودیم. این روایت در سنن کبریٰ که در سنن کبریٰ نقل شده در منابع عامه، در منابع بسیاری نقل شده. حالا من جایی که نقل کرده بودم، منابع خیلی محدودی بود. منابع دیگری که این نقل شده عرض می‌کنم. این روایت عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده، این عمرو بن شعیب نوۀ عبد الله بن عمرو بن عاص است. عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده عبد الله بن عمرو بن عاص است. ؟؟؟ ۸:۵۶ روایت به تعبیرهای مختلف در کتب ستۀ اهل تسنن باشد. من استفتاء کامل نکردم همۀ کتب اهل تسنن را. ولی مواردی که در، کتب سته تعبیر می‌کنم. چون تعبیر صحاح سته گاهی اوقات تعبیر می‌کنند، تعبیر غلطی است. آنها خودشان همۀ اینها را صحاح نمی‌دانند. دو تا صحیح بخاری و صحیح مسلم را صحیح می‌دانند، بقیه را سنن تعبیر می‌کنند. کتب سته تعبیر کنیم که به تعبیر جامع‌تری باشد و اینها. حالا بیش از کتب سته، حالا کتب غیر سته‌اش را هم که مسند احمد بن حنبل. که مسند احمد بن حنبل را اگر در این قرار می‌دهند، در این قرار نمی‌دهند، در کتب سته را چجوری درست بکنیم و اینها، حالا یک بحث‌هایی هست. بالأخره در کتب اصلی اهل تسنن من که مطرح هست اینها را مراجعه کردم، اینها مختلف نقل شده. همین روایت واحد عبارت‌هایش فرق دارد و من حالا بعضی چیزهایش را بخوانم. در همین مسند احمد بن حنبل چند تا نقل دارد، این را من از این برنامۀ احادیث الفریقین مجموعۀ نور نقل می‌کنم، نمی‌دانم چی چاپ می‌شود، حالا چاپی که در آن برنامه هست شما آدرس‌هایش را. مسند احمد بن حنبل، جلد ۱۱، صفحۀ ۲۷۳، حدثنا عن اعلا حدثنا محمد بن اسحاق عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال سمعتُ رجلاً من مزینه سأل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.

بعد یک سری سؤالات هست، یکی دو تا سؤالش هست که ما نحن فیه مرتبط است. یک سؤالش در مورد همین ثمار است، یک سؤالش هم در مورد حریسه است. حریسه می‌گویند دیواری هست از سنگ که برای محافظت از حیوانات درست می‌کنند. ظاهراً در واقع حیوانات سه مرحله دارند، یعنی گاو و گوسفند. یک جوری طبیعی‌شان که شب‌ها آنجا می‌خوابند و امثال اینها، یکی هست. یکی یک جایی است به اصطلاح دیوارداری که یک مقداری از حملۀ گرگ‌ها و اینها در امان باشد، ولی آنجور مثل خوابگاه اصلی و اینها نیست که یک دیوار سنگی می‌گذارند، دیوارچین، که اینها خیلی این ور و آن ور نروند، که این حریسه به این معناست. یکی هم نه در مرتع عادی است که خب در مراتع و اینهاست که مرتع بدون دیوار. مرتع هم ممکن است دیواردار باشد. البته حریسه مناسبت با مرتع بودن ندارد. ممکن است دور مرتع را دیوار بکشند، برای این‌که این حیوانات از این مرتع به مرتع دیگری که مربوط به این حیوانا هست نروند و اینها. البته معمولاً اینها یک مقداری عمومی بوده، این مرتع‌های اختصاصی آن زمان نبوده. علی ای تقدیر سؤالی که مطرح کرده یک سؤال این هست که یک حیوانی هست که ول است، هیچ، آن را آیا می‌شود ازش استفاده کرد که حضرت می‌گوید هو لک او لاخیک او للذئب. که خلاصه تو اگر از این استفاده نکنی گرگ می‌خوردش، این چیزی نیست که زمینۀ محفوظ بوده، کأنّه مانعی ندارد از آن استفاده کردن.

در ذیلش این هست: «قَالَ: الْحَرِيسَةُ الَّتِي تُوجَدُ فِي مَرَاتِعِهَا؟» و به اصطلاح، من اینطور، من اینجور حدیث‌های لغت اینجوری دیدم. البته کأنّه در مرتع‌های این گاو و گوسفندها اگر اینها در حریسه باشند، اینجور نباشد که ول ول باشند که هو لک او لاخیک او للذئب. یک دیواری هست در مرتع اصلی‌اش، در مربذشان هم نیستند. مربذ و آن جایی که خوابگاه‌های اصلی‌شان هست.

«قَالَ: "فِيهَا ثَمَنُهَا مَرَّتَيْنِ، وَضَرْبُ نَكَالٍ، وَمَا أُخِذَ مِنْ عَطَنِهِ» عطن همان مربذ و خوابگاه اصلی‌شان است. «فَفِيهِ الْقَطْعُ، إِذَا بَلَغَ مَا يُؤْخَذُ مِنْ ذَلِكَ ثَمَنَ الْمِجَنِّ"» اگر به حد قطع که به اصطلاح ثمن سپر هست برسد.

«قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَالثِّمَارُ، وَمَا أُخِذَ مِنْهَا فِي أَكْمَامِهَا؟ قَالَ:" مَنْ أَخَذَ بِفَمِهِ، وَلَمْ يَتَّخِذْ خُبْنَةً، فَلَيْسَ عَلَيْهِ شَيْ‏ءٌ،»

اگر بخورد و به هوای خودش نبرد این هیچ چیزی نیست.

«وَمَنِ احْتَمَلَ، فَعَلَيْهِ ثَمَنُهُ مَرَّتَيْنِ وَضَرْبًا وَنَكَالًا، وَمَا أَخَذَ مِنْ أَجْرَانِهِ،»

اجران، جایی بوده، خرمایی گذاشتند برای خشک شدن، یعنی یک نوع حرزی هست برای خرما، انبار خرما که برای خشک شدن در آنجا ذخیره می‌شده که این حرز خرما تلقی می‌شود.

«فَفِيهِ الْقَطْعُ، إِذَا بَلَغَ‏ مَا يُؤْخَذُ مِنْ ذَلِكَ ثَمَنَ الْمِجَن‏»

که آن می‌خواهد بگوید یک نوع حرزی باید باشد برای قطع. آن حریسه، حرز نیست، یک دیوار محدودی هست، هر کسی می‌تواند از توش بالا بپرد و، ولی خب بالأخره یک نوع حرز فی الجمله هست ولی حرز کامل نیست. حرز کامل آن عطن هست، حرز کامل ثمار هم، اجران هست که انباری هست که برای خشک شدن خرماها مورد استفاده قرار می‌گیرد.

در صفحۀ ۴۹۲ هم همین هست.

در صفحۀ ۵۲۸ که همین مسند احمد بن حنبل در مورد.

«وَسَأَلَهُ عَنِ الثِّمَارِ وَمَا كَانَ فِي أَكْمَامِهِ؟ قَالَ:" مَنْ أَكَلَ بِفَمِهِ، وَلَمْ يَتَّخِذْ خُبْنَةً فَلَيْسَ عَلَيْهِ شَيْ‏ءٌ، وَمَنْ وُجِدَ قَدِ احْتَمَلَ فَفِيهِ ثَمَنُهُ مَرَّتَيْنِ وَضَرْبُ نَكَالٍ، فَمَا أَخَذَ مِنْ جِرَانِهِ، فَفِيهِ الْقَطْعُ، إِذَا بَلَغَ مَا يُؤْخَذُ مِنْ ذَلِكَ ثَمَنَ الْمِجَنِّ"»

شبیه همین است.

عمرو بن شعیب باز در یک جای دیگری، جلد ۱۱، صفحۀ ۳۵۸، اینجا دیگر مرتین نیست، مرةً واحدة است. همین هم، سندش هم همین است دقیقاً.

«عَمْرُو بْنُ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ: أَنَّهُ سَمِعَ رَجُلًا، مِنْ مُزَيْنَةَ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ و آله وَسَلَّمَ: مَاذَا تَقُولُ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، فِي ضَالَّةِ الْإِبِلِ؟»

شتری که گم شده، وسط بیایان هست و امثال اینها. این همان است که هی لک او لاخیک او للذئب، بعد می‌گوید: «فَمَنْ أَخَذَهَا مِنْ مَرْتَعِهَا؟» از مرتعش. می‌گوید: «قَالَ:" عُوقِبَ وَغُرِّمَ مِثْلَ ثَمَنِهَا» مثلیه ندارد، مثل ثمنها. ذیلش «قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَالثَّمَرُ يُصَابُ فِي أَكْمَامِهِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ و آله و آله وَسَلَّمَ:" لَيْسَ عَلَى آكِلٍ سَبِيلٌ» کسی که بخورد هیچی.

«فَمَنِ اتَّخَذَ خُبْنَةً غُرِّمَ مِثْلَ ثَمَنِهَا وَعُوقِبَ» این هم مثل دارد.

یک متن سومی هم هست که این متن سوم همان متن هم قبلاً هم خواندم.

شاگرد: اگر ثمن است دیگر مثل درش ندارد.

استاد: حالا مثل قیمتش دیگر. حالا قیمت این دیگر، اگر بفروشد؟ خیلی دیگر تعبیر کرده دیگر. در یک تعبیر دیگر این هست که ثمنها و مثله. جمع بین هر دو کرده، نه مثلین. که عرض کردم این را باید دیگر عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده

«عَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ: أَنَّ رَجُلًا مِنْ مُزَيْنَةَ سَأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ و آله وَ سَلَّمَ عَنْ الثِّمَارِ، فَقَالَ: «مَا أُخِذَ من أَكْمَامِهِ فَاحْتُمِلَ، فَثَمَنُهُ وَ مِثْلُهُ مَعَهُ، وَ مَا كَانَ مِنْ الجَرَانِ، فَفِيهِ الْقَطْعُ إِذَا بَلَغَ ذَلِكَ ثَمَنَ الْمِجَنِّ، وَ إِنْ أَكَلَ وَ لَمْ يَأْخُذْ، فَلَيْسَ عَلَيْهِ» قَالَ: الشَّاةُ الْحَرِيسَةُ مِنْهُنَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟»

اینجا البته حریسه را در لغت من که دیده بودم در مورد، حریسه را به آن دیوار گفته بود. ولی اینجا در روایت الشاة. حریسه یعنی محفوظه. ظاهراً هم به خود آن دیوار حریسه می‌گویند، هم به حیوانی که در آن دیوار قرار دارد حریسه می‌گویند. یکی این‌که در آن روایت قبلی هم ممکن است مراد از حریسه آن حیوانی باشد که در یک دیواری قرار گرفته، یک دیوار سنگی که فی الجمله محافظت می‌کند ولی محافظت کامل هم نمی‌کند، اینجا حریسه را وصف شاة قرار داده.

«قَالَ: الشَّاةُ الْحَرِيسَةُ مِنْهُنَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «ثَمَنُهَا وَ مِثْلُهُ مَعَهُ وَ النَّكَالُ»»

که سنن ابن ماجد، جلد ۴، صفحۀ ۱۹۷. این هم این شکلی.

آن تعبیر. این نکته. یک نکتۀ دیگر من اینجا عرض بکنم، در همان بحث‌هایی قبلاً عرض کردم، احتمالاً مثلاً همین تعبیر اصلی، همین تعبیر سنن ابن ماجد بوده، دو جور برداشت شده، بعضی‌ها برداشت کردند که ثمنه و مثله معه از باب در واقع به یک معنا اصل تفسیر بشود که هم می‌تواند ثمنش را بدهد، هم می‌تواند مثلش را بدهد، کأنّه ضامن ثمن و مثل ثمن هست. کأنّه باید ضمان داشته باشد به مثل و یا قیمت. اما دو جور برداشت شده. یک برداشتش، همه هم همین هستند،

سندش بعَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ: أَنَّ رَجُلًا سأل ابن مُزَيْنَةَ

چیزش عین هم هست.

نکتۀ جالب در مورد این روایت این است که این روایت کاملاً مختلف نقل شده. باز از یک جهت دیگری این روایت مختلف نقل شده. این‌که اصلاً تجویز اکل آیا در ظرف ضرورت است یا مطلق است. این هم روایت، نقل‌هایی که در مورد این روایت هست مختلف است. بعضی از این نقل‌هایی که تا حالا خواندیم هیچ کدام چیز نداشت که ضرورت و امثال اینها نداشت.

یک روایت دیگر هم که باز ضرورت ندارد، مسند ابن حنبل هست.

«عَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ و آله وَسَلَّمَ» دیگر این آن مزینه و اینها را ندارد. «عَنِ الرَّجُلِ يَدْخُلُ الْحَائِطَ؟ قَالَ:" يَأْكُلُ غَيْرَ مُتَّخِذٍ خُبْنَةً"»

مسند احمد بن حنبل، جلد ۱۱، صفحۀ ۶۶۵.

ولی در بعضی نقل‌های دیگر این شکلی است.

«عَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ و آله وَ سَلَّمَ: أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ الثَّمَرةِ الْمُعَلَّقِ، فَقَالَ: «مَنْ أَصَابَ بِفِيهِ مِنْ ذِي حَاجَةٍ» این قید ذی حاجة دارد. «غَيْرَ مُتَّخِذٍ خُبْنَةً فَلَا شَيْ‏ءَ عَلَيْهِ، وَ مَنْ خَرَجَ بِشَيْ‏ءٍ مِنْهُ فَعَلَيْهِ غَرَامَةُ مِثْلَيْهِ» آن مثلیه که آنجا بود اینجا هم مثلیه است. «وَ الْعُقُوبَةُ، وَ مَنْ سَرَقَه مِنْهُ شَيْئًا بَعْدَ أَنْ يُؤْوِيَهُ الْجَرِينُ» الآن یادم رفت جِرین است یا جَرین است. جِرین یعنی همان انباری که برای خشک کردن.

شاگرد:

استاد: همان اجران و اینها جمع همین جرین هست. اجران یا جران. تلفظش را دقیق جَرین است، به نظرم جَرین باید باشد.

«فَبَلَغَ ثَمَنَ الْمِجَنِّ فَعَلَيْهِ الْقَطْع‏»

در جلد ۴، صفحۀ ۱۸۷۸. این سنن ابی داود، جلد ۲، صفحۀ ۷۴۱.

شاگرد: ذی حاجة سنن ابی داود است؟

استاد: سنن ابی داود است.

شاگرد: احتمال اضافه داشتن؟

استاد: حالا می‌گویم صبر کنید.

جلد ۴، صفحۀ ۱۸۷۸ هم به همین تعبیر وارد شده. این تعبیر یکی‌اش را من، این آدرس را دیگر.

در سنن نَسَئی هم، این هم اینجوری.

در سنن ترمذی هم به همین شکل وارد شده، سنن ترمذی، جلد ۳، صفحۀ ۳۷۸،

«عَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ و آله وَ سَلَّمَ سُئِلَ عَنْ الثَّمَرِ الْمُعَلَّقِ، فَقَالَ: «مَنْ أَصَابَ مِنْهُ مِنْ ذِي حَاجَةٍ غَيْرَ مُتَّخِذٍ خُبْنَةً فَلَا شَيْ‏ءَ عَلَيْهِ».»

در سنن نَسَئی، جلد ۴، صفحۀ ۳۴۴، یک جا همین من اصاب من ذی حاجةٍ با این تعبیر وارد شده. یک تعبیر دیگری در همین صفحۀ سنن نسائی هست.

شاگرد: نَسَئی فرمودید شما

استاد: چطور، نمی‌دانم نساء است یا نَسَأ است.

شاگرد: ۲۳:۲۷

استاد: نمی‌دانم نسائی تعبیر بکنیم یا نَسَئی، حالا شاید نسائی باشد که شما می‌فرمایید. این در سنن حالا نسائی، جلد ۴، صفحۀ ۳۴۴ به این تعبیر وارد شده.

«عَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ [جَدِّهِ‏] عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو: أَنَّ رَجُلًا مِنْ بنی مُزَيْنَةَ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ تَرَى فِي حَرِيسَةِ الْجَبَلِ فَقَالَ هِيَ وَ مِثْلُهَا وَ النَّكَالُ»

یعنی خود آن حریسۀ جبل که کسی که چیز می‌کند باید چیز کند و مثلش را هم باید بدهد.

«وَ النَّكَالُ وَ لَيْسَ فِي شَيْ‏ءٍ مِنَ الْمَاشِيَةِ قَطْعٌ إِلَّا فِيمَا آوَاهُ الْمُرَاحُ»

مُراح، خوابگاه شبانه است، در لسان العرب کلمۀ رَوَح دارد

«في حديث سَرِقَة الغنم: ليس فيه قَطْعٌ حتى يُؤْوِيَهُ المُراح؛ المُراحُ، بالضم: الموضع الذي تَرُوحُ إِليه الماشية أَي تأْوي إِليه ليلًا، و أَما بالفتح، فهو الموضع الذي يروح إِليه القوم أَو يَروحُونَ منه،»

خوابگاه حیوانات به ضم است، مُراح است، خوابگاه‌های انسان مَراح است.

«كالمَغْدَى الموضع الذي يُغْدَى منه.» این در لسان عرب هست.

می‌گوید: «فَبَلَغَ ثَمَنَ الْمِجَنِّ فَفِيهِ قَطْعُ الْيَدِ وَ مَا لَمْ يَبْلُغْ ثَمَنَ الْمِجَنِّ فَفِيهِ غَرَامَةُ مِثْلَيْهِ» مثلیه دارد «وَ جَلَدَاتُ نَكَالٍ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ تَرَى فِي الثَّمَرِ الْمُعَلَّقِ قَالَ هُوَ وَ مِثْلُهُ مَعَهَ وَ النَّكَالُ وَ لَيْسَ فِي شَيْ‏ءٍ مِنَ الثَّمَرِ الْمُعَلَّقِ قَطْعٌ إِلَّا فِيمَا آوَاهُ الْجَرِينُ» که همان عرض کردم انبار که برای خشک کردن خرما مورد استفاده قرار می‌گیرد. حالا شاید هم اختصاص به خرما نداشته باشد، ثمر معلّق اختصاص به خرما نداشته باشد همۀ میوه‌جاتی را که. اوّل‌هایی که می‌گذاشتند برای این‌که تبدیل به خشکبار بشود و امثال اینها.

«فَمَا أُخِذَ مِنَ الْجَرِينِ فَبَلَغَ ثَمَنَ الْمِجَنِّ فَفِيهِ الْقَطْعُ وَ مَا لَمْ يَبْلُغْ ثَمَنَ الْمِجَنِّ فَفِيهِ غَرَامَةُ مِثْلَيْهِ وَ جَلَدَاتُ نَكَالٍ.»

این بحث من غیر ذی حاجة اینها من حدس می‌زنم فتواهای علمایی که فتوا دادند که این مربوط به ذی حاجة هست این فتواها دخالت داشته. چون این مورد بحث بود بین خودشان، که حق المارّة به طور کلی است یا فقط مال من ذی حاجةٍ هست. حتی در این مغنی ابن قدامه آن آدرسی که دادم من آن روز آورده بودم و حالا نیاوردم، ولی ببینید. آن آدرس عبارتی از آن مختصر، مغنی ابن قدامه، شرح مختصر ابو القاسم خِرَقی است. ابو القاسم خرقی همان بحث حق الماره را آورده، شارح که ابن قدامه باشد آنجا می‌گوید که این حق الماره ممکن است مربوط به ضرورت باشد، ممکن است مطلق باشد. ضرورت به اعتبار این‌که این در ذیل بحث‌های مربوط به ضرورت آمده، مطلق بودن به خاطر این‌که اصلاً قیدی ذکر نکرده امثال اینها. حتی می‌گویند در عبارت‌های کسانی مثل احمد بن حنبل که قائل به حق الماره بودن همین مطلب مطرح است که مطلق ضرورت امثال اینها. من حدس می‌زنم آنهایی که قائل به این بودند که این مربوط به ضرورت هست آن فتواها اثرگذار بوده در این روایتش اینجوری نقل کنند. خیلی روایت مختلف است. همه‌اش هم به عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده رسیده این روایت. همین جاهای مختلف، سه جور مختلف در مورد مثلیه و مثل و امثال اینها وجود دارد. در مورد من ذی حاجة همین دو جور مختلف هست. بعضی‌هایشان من ذی حاجة دارد. بعضی‌ها من ذی حاجة ندارد. این است که من حالا بیشتر این روایت را برای توضیح روایت سکونی آورده بودم. روایت سکونی و روایت جعفریات، سکونی شبیه یکی از نقل‌های عمرو بن شعیب که جعفریات شبیه نقل دیگر آن هست و بر خلاف برخی چیزهایی که مطرح می‌شود که روایت‌های سکونی با روایت‌های جعفریات بعضی وقت‌ها مشابهت‌هایی هم که دارند با دو طریق مختلفش مشابه است، یعنی سکونی‌اش با یک نحو مشابه است، جعفریات با نقل دیگرش مشابهت دارد. و این حالا بحث جعفریات و سکونی بحث مفصلی است که نمی‌خواهم وارد بشوم.

شاگرد: لفظ ذی حاجة؟

استاد: محتاج.

شاگرد:

استاد: حاجت بالأخره یک معنای گسترده‌ای از چیز هست. حالا ذی حاجة را ممکن است ما بگوییم که مراد به اصطلاح اضرار. ؟؟؟ یعنی یک معنای حالا حداکثر وسیع‌تر به اصطلاح شما بگویید، حالا که احتیاج داشت می‌تواند استفاده کند. ولی غیر از آن چیزی هست که در روایت هم ما هست و لیس یحمله علی الاکل الا الشهوة. و این را حالا من بعداً هم حالا که اینجا گفتید یک نکته‌ای را هم عرض بکنم.

این‌که اساساً چه نکته‌ای هست برای این‌که شارع مقدس اجازه بدهد بر این اکل المارّة، خود همین آیا برای احتیاج ضرورت امثال ضرورت و امثال اینها هست؟ یا به‌طور مطلق هست، خود این، از اطلاق روایات اقتضاء می‌کند که این مطلق است. فقط برای اهل ضرورت نباشد. و نکته‌ای در بعضی چیزها هست. من آن نکته‌ای که قبلاً هم عرض می‌کردم که همین‌که انسان دلش می‌خواهد و این دل خواستن گاهی اوقات، می‌گفت عقده، دل انسان که می‌شود می‌شود غدّه. غده که شد دیگر مشکل‌ساز می‌شود. این شوخی‌هایش بگذریم. در روایت، چیزهای عامه هم ابن قدامه مراجعه کنید استدلالاتی که هست که آیا می‌شود در مورد زرع هم حکم ثمره را سرایت داد یا نه؟ آنها یکی از استدلالاتی که گفتند نمی‌شود سرایت داد همین است. می‌گویند آن که الآن می‌برد می‌دهد آن می‌خواهد همین الآن بخورد، خب هوسش به این است، غرض می‌رسد یک مقدار از این میوه بخورد، برایش از آن هوس خوابیده بشود خب. می‌گوید ولی زرع چیزی نیست که آنجا بخواهد بخورد، هوس متعارفی است که بردارد بعداً بخواهد بخورد. این فرق دارد بین هوسی که بالفعل طرف هوس کرده یا هوسی که کرده حالا بگذارد وجودش بعداً در خانه، جمعش کند یا امثال اینها. این را که گفتم از حکم تجویز اکل ثمر تجویز اکل زرع استفاده نمی‌شود چون ممکن است نکته‌اش همین، نگفتم که ممکن است نکته‌اش، مثلاً چون بحث‌های قیاسی و امثال اینها در ذهنیتشان هست، می‌گوید از این نمی‌شود قیاس کرد کأنّ حکم زرع را هم استفاده کرد. می‌گویم این نکته توجه داشته باشید که چیز فقط ضرورت نیست اینجا باعث این تجویز شده.

البته یک نکته‌ای را من عرض بکنم، آن این است که ما مجموعاً روایات بحث را که نگاه می‌کنیم، روایات در اصل تجویز معارضۀ جدی ندارند. یعنی در اصل ثبوت حق المارّه عرض کردم معارضۀ جدی ندارند. فقط تنها روایتی که دلیل بر، ممکن است دلیل بر منع تلقی بشود روایت علی بن یقطین است، سایر روایات اصلاً ظهور ندارد. ما ظهور روایت علی بن یقطین را هم نمی‌پذیرفتیم. اگر ظهور آن هم پذیرفته بشود حمل مرحوم شیخ نسبت به این روایت، نسبت به این‌که مراد خصوص صورت حمل هست آن به نظر می‌رسد حمل درستی باشد.

این نکته‌ای که می‌خواهم عرض بکنم این هست که در روایات یک جهت فرعی وجود دارد، آن جهت فرعی توش تعارض هست. این‌که پیغمبر چرا نهی کرده؟ از دیوار زدن، که دستور داده دیوارها را خراب کنند، آن در روایات به این تعارض هست. در بعضی روایات می‌گوید من اجل اهل الضرورة پیغمبر دستور دادند که دیوارها را خراب کنند یا دیوار نزنند. در بعضی روایات هست من اجل المارّة. که مارة اطلاق دارد که ضرورت یا غیر ضرورت و اختصاص به اهل ضرورت و امثال اینها ندارد. این جهتش در روایات تعارض وجود دارد و آنهایش را. آن تعارض در این جهت باعث نمی‌شود که با اصل آن نکتۀ اصلی که روایت دارد تعارض سرایت کند. دو تا نکتۀ مختلفی است. و من احتمال می‌دهم که نهی پیغمبر در دو فضا بوده. یعنی یک فضا هم پیغمبر نهی کرده بوده به جهت اهل ضرورت، هم نهی کرده باشد به خاطر مارّه. ظاهر این است هر کدام در مقام حصر است، کأنّ من اجل اهل الضرورة این کار را کرده آن روایت هم می‌خواهد بگوید که من اجل مارّه نهی کرده که حالا ضرورت باشد یا ضرورت نباشد. این احتمال هم وجود دارد که هر دوی این جهت‌ها بوده، دو تا نقل پیغمبر کرده بوده یک عده در یک فضای اهل ضرورت بوده، پیغمبر نهی کرده، در یک فضایی من اجل المارّة بوده نهی کرده باشد. در واقع اگر بتوانیم این را به عنوان یک جمع عرفی بپذیریم که این روایات ظهورش در حصر علة النهی در آن جهتی که هست ما ازش رفع ید می‌کنیم، دو تا جهت داشته، حتی دو حادثه بوده. یعنی دو تا نهی مختلف بوده، نه این‌که در یک مورد نهی کرده. در یک مورد پیغمبر به این جهت نهی کرده، در یک موقع به آن جهت نهی کرده. هر دوی نهی‌ها وجود داشته. اگر این را به عنوان یک جمع عرفی در این تعارض بپذیریم فبها. نپذیریم روایات در این جهت معارض می‌شوند به این‌که پیغمبر نهی‌شان به چه جهت هست ما نمی‌توانیم کشف کنیم که نهی‌شان به چه جهت هست، ولی این سرایت نمی‌کند به اصل تجویز حق المارّۀ که اینها با همدیگر دو تا نکتۀ مختلف هستند، یعنی ما می‌دانیم که در علت نهی اشتباهی اینجا از جهت روایت رخ داده. اشتباه در این جهت با اشتباه در آن جهت با هم سرایت نمی‌کنند.

این نکته را ضمیمه بکنم ببینید یک بحثی آقایان دارد تبعّض در حجیت. ما آن بحثش را در جای خودش اشاره کردیم که تبعض در حجیت بعضی جاها هست، بعضی جاها نیست. تبعض حجیت در جایی که نکات اینها مختلف هستند تبعض در حجیت هست. این روایت در این‌که علت نهی پیغمبر از دیواره زدن و دستور پیغمبر به خراب کردن دیوار چی بوده یک نکته است. نکتۀ دیگر این‌که آیا اصلاً جایز هست یا جایز نیست؟ اصل جواز، جایز هست یا جایز نیست اینها به هم ارتباط ندارند. اگر راوی در نکتۀ امر پیغمبر به تخریب دیوار تعارضی وجود داشته باشد نسبت به اصل تجویز این تعارض سرایت نمی‌کند، دقت بفرمایید بنابراین یک نکته‌گیری می‌خواهم بکنم، آن این است که اگر ما آن جمع عرفی را پذیرفتیم در مورد این‌که دستور پیغمبر برای خراب کردن دیوار دو تا دستور بوده، هم به خاطر حق الماره بوده هم به خاطر حق الماره نبوده. من خیلی اصرار ندارم بر این‌که بخواهم این را بگویم این حتماً جمع عرفی است یا جمع عرفی نیست. شاید هم جمع عرفی تلقی نشود. اگر ما قبول کنیم معنایش این است که باید دیوار خراب بشود برای این‌که حق الماره، ماره بتواند از آنها استفاده کند. اگر آن جمع عرفی را نپذیرفتیم، در اینکه باید دیوار خراب بشود ما دلیل نداریم، چون اینجا تعارض دارند. بله در جایی که زمینۀ به اهل ضرورت باشد. جایی باشد که زمینه‌اش این است اهل ضرورت و آنجا روایت تعارض ندارد. جایی که اهل ضرورت مارّ، قدر مسلّمش جمع هر دو، اهل الضرورة که مارّ هم باشند و امثال اینها در آنجا خب باید دیوار هم خراب بشود تا اهل ضرورت بتواند از آن استفاده کند. ولی در جایی که اهل ضرورت مطرح نیست ولی افراد هم مارّ معمولی هستند آنجا بخواهیم بگوییم حتماً باید دیوار خراب بشود نه، دیوار لازم نیست خراب بشود، ولی اگر آن مار بدون خراب کردن دیوار مثلاً آن درخت، کنار درخت‌هایی رد می‌شود بعد یا از راهی که راهی که دارد رد می‌شود در داخل باغ، راه عمومی است، یا از کوچه دارد رد می‌شود کوچه باغ‌هایی هستند که دیوارهایش بیرون ریخته آنها هم می‌تواند استفاده کند. بنابراین در این‌که دیوار را بشود خراب کرد می‌گوییم نمی‌شود چون روی هم رفته سخت است آن را بتوانیم مطمئن بشویم که به خاطر مار بوده که پیغمبر دستور داده دیوارها را خراب کنند. ممکن است دیوار خراب کردن به خاطر اهل الضرورت باشد. حالا این اصل بحث. حالا خصوصیات دیگر بحث ان شاء الله فردا

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان